

«گئورگ هگل» فیلسوف بزرگ آلمانی در چنین روزی پا به عرصه هستی نهاد. او که تحصیلات مقدماتی اش را در یک مدرسه علوم دینی کلیسای پروتستان گذرانده بود در عالم فلسفه شیفته آثار «اسپینوزا»، «کانت» و «روسو» شد و به شدت از اتفاق انقلاب فرانسه تاثیر پذیرفت.

بسیاری اندیشه هگل را نقطه اوج جنبش فلسفی ایده آل گرایی آلمان در قرن نوزدهم می دانند که تاثیر ژرفی بر مکاتب فلسفی آتی خود مانند اگزیستانسیالیسم و ماتریالیسم تاریخی «کارل مارکس» بر جای گذارد. در همان زمان تحلیلگران مدرن و فیلسوفان پوزیتیویستی (Positivistic) هگل را به تاریک اندیشی و کهنه پرستی فلسفی متهم می کردند و او را به عنوان پایه اصلی این تفکر مورد نقد و تهاجم قرار می دادند. در مقابل او به طعنه به آنچه که مخالفانش «تاریک اندیشی و کهنه پرستی» می نامیدند اعتراف می کرد و آن را یک اندیشه دیالکتیک می خواند که «تئودور آدورنو» مفهوم آن را در یک عبارت خلاصه کرده است: «هیچ چیزی به مفهوم خود راه نمی برد مگر آنکه از خود نشانه ای بر جای می گذارد.» گمان می کنم هگل جواب مثبت خود را از این عبارت دریافت کرده است که اعتقاد به محدودیت عقاید و مفاهیم به معنای نفی آزادی اندیشه است. این عقیده هگل همان است که در فلسفه مثبت گرایی عملی از آن به عقاید تعصب آمیز و «دگم» تعبیر می شود. «گئورگ ویلهلم فردریش هگل»

(Georg Wilhelm Fridrich Hegel) در ۲۷ اوت ۱۷۷۰ در منطقه «ووتنبرگ» شهر اشتوتگارت به دنیا آمد. از او آن کودکی علاقه عجیبی به مطالعه آثار ادبی، روزنامه، خلاصه مقالات فلسفی و نوشتن در باب موضوعات مختلف داشت. او که از لحاظ جسمانی ضعیف و مدام بیمار بود قبل از آنکه به شش سالگی برسد در آستانه مرگ قرار گرفت و والدینش که از خدمه شهری بودند به زحمت او را به زندگی بازگرداندند. «هگل» در یک فضای کاملاً پروتستان و پرهیزگاران بزرگ شد. قبل از آنکه به مدرسه برود مادرش به او زبان لاتین می آموخت و زمانی که «هگل» یازده ساله بود، از دنیا رفت و از آن به بعد او از لحاظ احساسی وابستگی شدیدی به خواهرش «کریستیان» پیدا کرد که بعد ها موجب پدید آمدن حسادتی دیوانه وار از ناحیه همسر «هگل» شد که در چهل سالگی «هگل» با او ازدواج کرد و سه ماه پس از مرگ او خودکشی کرد. «هگل» را برای گذراندن

تحصیلات مقدماتی به مدرسه علوم دینی در زادگاهش فرستادند و او در این دوران با بزرگانی چون «فردریش هولدرلین» شاعر حماسه سرا و «جوزف شلینگ» فیلسوف آرمانگرای آلمانی که آن زمان کودکانی هشت ساله بودند آشنا شد و دوستی شان سال ها ادامه یافت. «هگل» تحت تاثیر «هولدرلین» علاقه عمیقی به ادبیات و فلسفه یونانی پیدا کرد. این سه دوست در کنار یکدیگر شکوفایی انقلاب فرانسه را به تماشا نشستند و این زمان هگل که ۱۸ سال بیش نداشت به شدت از انقلاب فرانسه طرفداری می کرد. در سال ۱۷۹۴ به پیشنهاد «هولدرلین» به مطالعه دقیق آثار «امانوئل کانت» و «یوهان فیخته» اهتمام ورزید و تا این زمان تعداد مکتوبات «هگل» به دو رسیده بود: «زندگی مسیح» و «پوزیتیویستی در دین مسیحیت». پس از مطالعه آثار «کانت» و «فیخته» بود که «هگل» به همراه دو دوست دیگرش به انتقاد از اینگونه مکاتب فلسفی آرمان گرا ایده آلیستی پرداختند. در سال ۱۷۹۶ «هگل» به همراه «شلینگ» کتاب «اولین برنامه برای نظام ایده آلیسم آلمانی» را منتشر کردند. در سال ۱۷۹۷ «هولدرلین» برای «هگل» شغلی در فرانکفورت پیدا کرد اما دو سال بعد پدر «هگل» درگذشت و ارثیه اش آنقدر بود که «هگل» را از تدریس خصوصی رها کند. در سال ۱۸۰۱ «هگل» به دانشگاه «جنا» رفت که قبل از او «فیخته» در سال ۱۷۹۹ و «شیلر» در سال ۱۷۹۳ آنجا را ترک کرده بودند. اما «شلینگ» تا سال ۱۸۰۳ در آنجا باقی ماند و در این مدت به همکاری با هگل پرداخت. «هگل» در این دانشگاه به تحصیل، نگارش و سخنرانی مشغول شد و تا پایان ۱۸۰۶ هیچ حقوقی دریافت نکرد. در همان روزها «هگل» مشغول به پایان رساندن نگارش کتاب «پدیدارشناسی ذهن» بود که اولین کتاب هگل در ارائه دیدگاه فلسفی شخصی اش به شمار می آمد. در همین اوضاع و احوال بود که «جنا» به اشغال ارتش ناپلئون درآمد و هگل در حالی که نوشته هایش را در جیب لباسش به زور جا داده بود مجبور به فرار شد. پس از آنکه ارثیه پدری اش رو به اتمام گذاشت در روزنامه «بامبرگر زیتانگ» در مقام ویراستار مشغول به کار شد با اینکه هیچ علاقه ای به روزنامه نگاری در خود احساس نمی کرد. سپس به نورنبرگ نقل مکان کرد و هشت سال به عنوان مدیر یک مجموعه ورزشی به فعالیت پرداخت و در تمام این دوران بر روی «پدیدارشناسی» اش کار می کرد. «پدیدارشناسی» اثر عظیم و تاثیر گذاری است ولی به اعتقاد همگان خواندنش بسیار صعب و دشوار است. «هگل» در این کتاب به ارائه تاریخ بشری با تمام تحولات و انقلاب هایش، جنگ ها و اکتشافات علمی اش می پردازد. «هگل» در سال های اقامتش در نورنبرگ با «ماری تاچر» ازدواج کرد و از او صاحب سه فرزند شد. در همان سال ها او به انتشار بخش هایی از اثرش به نام «دانش منطقی» اقدام کرد. در سال ۱۸۱۶ او پیشنهاد مقام استادی در دانشگاه «هایدلبرگ» را پذیرفت و در فاصله کمی پس از آن کتاب «دایره المعارف علوم فلسفی» را به چاپ رسانید که در

سال ۱۹۵۹ به زبان انگلیسی ترجمه شد. این دایره المعارف تا سال ۱۸۲۷ هر ساله قدری به آن اضافه شد تا در سال ۱۸۳۰ تکمیل و نسخه کامل آن به چاپ رسید. در سال ۱۸۱۸ «هگل» برای تدریس در دانشگاه برلین دعوت شد و با پذیرش دعوت تا آخر عمر در آنجا ماندگار شد عاقبت «گئورگ هگل» در ۱۴ نوامبر ۱۸۳۱ در سن ۶۱ سالگی در اثر ابتلا به بیماری وبا درگذشت.